

## پاسخ به حملات خصمانه رویونیستهای دون صفت "سازمان انقلابی" (بخش هشتم)

"سازمان انقلابی افغانستان" در بخش (15) صفحه (8) از اراجیفنامه اش باز هم برای "توجیه" نظروعمل داکتر فیض در پذیرش "جمهوری اسلامی" و تشکیل "جبهه متحد" با گروه های ارتجاعی اسلامی "اتحاد سه گانه" با ریا کاری لنین راعلم کرده ومی خواهد طوری وانمود کند که گویا داکتر فیض طبق نظروگفته ای لنین عمل کرده است و "مائوئیست ها" داکتر فیض را "تحقیر" می کنند. سازمان باصطلاح "انقلابی" در زمینه چنین می نویسد: "وقتی لنین در 24 نومبر 1917 در ابلاغیه ای خطاب به مسلمانان جهان اعلام نمود که "عالم اسلام می تواند از حمایت انقلابیون روسیه استفاده نماید. انقلابیون روسیه با کمال جدیت برای آزادی ملل اسلام کوشش خواهد کرد... مازیر بیرق خود ملل مظلومه را برای استخلاص جای می دهیم. ای مسلمانا روسیه، ای مسلمانان مشرق زمین، این راه تجدید حیات عالم، از جانب شما انتظار هم عقیدگی ومساعدت را داریم".

لنین این سخنان را درباره آزادی ملل مسلمان از سلطه استعمار و امپریالیسم در طرح اولیه تزه های مربوط به مسئله ملی ومستعمراتی بیان کرده است. ومنظور لنین بصورت عام همه خلقها وملل تحت سلطه استعمار و امپریالیسم منجمله توده های خلق مسلمان بود. ولی لنین از: "لزوم مبارزه علیه روحانیون وسایر عناصر مرتجع وقرون وسطائی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ هستند وبه همین صورت از "لزوم مبارزه علیه پان اسلامیزم وجریانات نظیر آن، که می کوشند جنبشهای رهائی بخش ضد امپریالیسم اروپائی وامریکارا باتحکیم موقعیت خان ها وملاکین وآخوندها وغیره توأم سازند"، نیز صحبت دارد یعنی لنین مرزهای طبقاتی را مانند داکتر فیض پنسل پاک نمیزند. ولی "سازمان انقلابی" آنرا نادیده گرفته سعی می کند تا با ادبیات پردازی رویونیزم "سه جهانی" را عبای نوپوشانده وآنرا بخورد نسل جدید از روشنفکران مترقی وآزادی خواه کشور بدهد. واین هم یکی دیگر از شیوه های تحریف اپورتونیستی سخنان لنین است که انجام داده است.

در اعلامیه تاریخی (28 نومبر 1917 با امضای لنین واستالین خطاب به مسلمان چین می خوانیم: "ما به شما زحمتکشان وبی نوایان مسلمان روسیه وشرق، تاتارهای سواحل ولگا وکریمیه، قرقیزها، مسلمانان سیبری وترکستان، ماوراء قفقاز، چچنها وکوه نشینان قفقاز اعلام می داریم که مساجد وعبادتگاه های ویران شده از سوی تزارهای روسیه را احیا خواهیم کرد وشماد مراسم مذهبی تان آزاد خواهی بود، از این تاریخ آداب مذهبی، عادات وسنتها ونیز موسسات ملی وفرهنگی شما آزاد خواهد بود. شما از حقوق خویش در این زمینه برخوردار خواهید بود". چرا لنین در آنزمان روی این مسایل تاکید می کرد؛ زیرا در آن شرایط یکی از خواسته های ملل مسلمان در زیر سلطه استعماری تزار همان آزادی اعتقادات مذهبی آنها بودوبه همین صورت خواستار آزادیهای در زمینه مسایل ملی وفرهنگی شان بودند. وانقلاب اکتوبر تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) این آزادیها را برای شان مهیا میکرد. وهمچنین این سخنان لنین برای مسلمانها وملل شرق که اسیر چنگالهای خونین استعمارگران

اروپائی بودند برای پیشرفت جنبش های استقلال طلبانه و آزادی خواهانه آنها مؤثر بود. و ملل تحت سلطه استعماری تزار در سطح وسیعی در کنار دولت شوراهای تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) علیه دشمنان مشترک یعنی امپریالیستهای متجاوز که قصد سرنگونی کشور نو تأسیس شوراها را داشتند، مبارزه کردند. لنین در اعلامیه خطاب به مسلمانان جهان وعده داد که: "فقط انقلاب می تواند آنها را از این حالت بردگی رهائی دهد و اختلافاتی را که دول سرمایه داری عمدتاً بین آنها ایجاد نموده اند، از میان بردارد. همچنین لنین وعده داد؛ مسلمانان اگر با انقلاب روسیه همراهی کنند، انقلاب آنان را به استقلال و آزادی خواهد رساند". این سخنان لنین در آن شرایط که امپراتوری عثمانی از هم فروپاشیده و مستعمرات آن بین انگلستان و فرانسه تقسیم شده بود؛ کشورهای اسلامی بویژه ملل عرب برای بدست آوردن استقلال شان مبارزه می کردند.

ولی برخلاف ادعای "سا" این سخنان لنین به هیچ صورت به معنای نادیده گرفتن ماهیت طبقاتی دین و مذهب نبود؛ بلکه برسمیت شناختن حقوق و آزادیهای ملی و دموکراتیک مردم مسلمان روسیه و تقویت جنبشهای رهائیبخش ملی علیه استعمار و امپریالیسم، جنبشهای رهائیبخش ملی دموکراتیک و جنبشهای انقلابی پرولتری در کشورهای شرقی بود. اینکه "سازمان رهائی" با گروه های ارتجاعی اسلامی که جنگ آزادی خواهانه مردم افغانستان را "جهاد اسلام علیه کمونیسم" می خواندند "جبهه متحد" تشکیل داده و "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" را بجای انقلاب دموکراتیک نوین و دولت دموکراتیک خلق می گذارد نه اینکه ربطی به این گفته ای لنین ندارد که کاملاً در تضاد با گفته لنین قرار دارد. از این آقایان سؤال می کنیم که تنظیمهای ارتجاعی اسلامی در کدام عرصه نظری و عملی شان "مترقی، ملی و ضد امپریالیستی" عمل می کردند که داکتر فیض روی همین معیار با آنها اتحاد کرده بود؟. سازمان باصطلاح "انقلابی" حتی سی و پنج سال بعد هم می خواهد رویزیونیسم "سازمان رهائی" را لاپوشی کرده و "جبهه مبارزین مجاهد" و "جمهوری اسلامی" را توجیه کند! رویزیونیستهای "سازمان انقلابی" در تمام موارد از این موضوع سعی کرده اند با مغلطه گوئی خواننده بی اطلاع از حقیقت مسئله را به گمراهی کشانده و مهملات و لاطایلات "سازمان رهائی" و اراجییف خودشانرا "حقیقت" جلوه داده و باکمال بی شرمی به "مائونیست ها" که مواضع انحرافی و ضد انقلابی آنها را به نقد کشیده اند، کنایه تحویل داده و فحاشی می کنند.

"سا" در این سلسله اراجیفنامه هایش در چند مورد از اسلام "مترقی و ضد امپریالیسم" یاد کرده و گروه های ارتجاعی اسلامی را "دموکرات" و دموکراسی آنها را هم آهنگ با دموکراسی پرولتری ارزیابی می نماید. در حالیکه ماهیت و خصلت طبقاتی مبارزات رهائیبخش ملی توده های خلق مسلمان و یا خلقهای معتقد به هر دین و مذهب دیگری علیه استعمار و امپریالیسم و خواستهای اساسی طبقاتی آنها از این مبارزه با ماهیت طبقاتی دین و مذهب و خواستها و اهداف طبقاتی گروه های ارتجاعی اسلامی از هم متفاوت است. مذهب منحیث ایدئولوژی طبقات ارتجاعی فئودال و (کمیرادور) که قدرت خود را بر طبقات زحمتکش از طریق بهره کشی و تسلط سیاسی تحکیم کرده و از مذهب منحیث فشار ایدئولوژیک بر توده های خلق استفاده می کنند.

"سا" در آخر صفحه (8) و اول صفحه (9) اراجیفنامه اش می نویسد: "یکی از قوماندانان بلشویک تاتار به نام میرسعید سلطان غالیف می گوید: «در جریان جنگ داخلی علیه نیروهای دنیکن و بیشاروف که قصد نابود کردن حکومت شوراهار داشتند، شما می توانستید شاهد باشید که یک روستا ویا یک قبیله از مناطق کوهستانی به جبهه بلشویک ها پیوسته اند، ما عمدتاً بنابه انگیزه های دینی می جنگیدیم، زیرا حکومت شوراهای بیش ترین آزادی های دینی را به ما داده بود، ما در زمان سلطه سفیدها از نظر مذهبی در محرومیت به سر می بردیم». آیا این جنگیدن با انگیزه اسلامی برای استحکام حکومت شوراهای، به نظر شما «مأنویست های» دواتشه جنگیدن انقلابی و مترقی بود یا «روزیونیستی» و «اپورتونیستی»؟ از آنجائی که جنگیدن با انگیزه های اسلامی نمی تواند مالکیت خصوصی را نابود کند، پس بر اساس حکم شما باید این جنگیدن را ارتجاعی بخوانیم و لنین را هم مرتجع بخوانیم، درست است؟؟

ملاحظه کنید که این روزیونیستها چگونه با نیرنگهای شیدانه می خواهند با مخلوط کردن مسایل مختلف باهم ویا تحریف حقایق ذهن خواننده کمتر وارد به مسایل اساسی را مخدوش کنند. گرچه در مباحث قبلی درباره ای این موضوع توضیحات داده ام؛ اما از آنجائیکه این روزیونیستهای "سه جهانی" به انقلاب پرولتری و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا باور ندارند؛ فرق بین مبارزه و جنگ برای کسب استقلال و رهائی ملی و خصلت و اهداف نیروهای طبقاتی مختلفی که در آن شرکت می کنند را تا مبارزه طبقاتی انقلابی تحت رهبری یک حزب انقلابی پرولتری که در جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تاسیس دولت دموکراتیک خلق و پیروزی انقلاب سوسیالیستی و ایجاد دیکتاتوری پرولتاری مغشوش کرده و روزیونیزم خود را "کمونیسم" جازمی زنند؛ باید بار دیگر توضیح دهم. در حالیکه در شرایط جنگهای آزادی بخش ملی که کشور توسط یک ویا چند قدرت امپریالیستی به اشغال نظامی درآمده و خلق و کشور زیر سلطه استعماری آنها قرار دارد و نظریه خصوصیت این جنگ و خصلت مرحله انقلاب دموکراتیک نوین؛ کمونیستها به ایجاد "جبهه متحد ملی" مبادرت می ورزند و ترکیب طبقاتی این جبهه هم مشخص است که نیروی عمده ای آنرا کارگران و دهقانان فقیر تشکیل می دهند و به اشتراک اقشار مختلف طبقه خرده بورژوازی و جناح میهن پرست بورژوازی ملی و تمام افراد دموکرات آزادی خواه و میهن دوست در این جبهه در جنگ علیه دشمن عمده شرکت دارند. و بعد از کسب استقلال و آزادی ملی مبارزه در جهت سرنگونی حاکمیت نیمه فئودالیزم و بورژوازی بوروکرات کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم و تاسیس دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگر ادامه می یابد. اما اگر جنگ آزادی بخش ملی در کشور مفروضی تحت رهبری بورژوازی ملی ویا طبقه خرده بورژوازی قرار گیرد؛ فرجام آن مشخص است و بورژوازی ملی و خرده بورژوازی تلاش می کنند تا بعد از کسب استقلال کشور دیکتاتوری طبقاتی خود را برقرار کنند. ولی در جنگ مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیسم "شوروی" و رژیم مزدور خلقی پرچی ها، ما شاهد بودیم که به اثر ضعف جنبش انقلابی پرولتری و جنبش چپ کشور و حتی ناتوانی بورژوازی ملی؛ نیروهای ارتجاعی اسلامی این نمایندگان طبقات فئودال و کمپرادور به کمک امپریالیسم امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی غربی و متحدین آنها در منطقه؛ توانستند که بر جنگ آزادی خواهانه مردم افغانستان مسلط شوند و ما نتایج فاجعه بار آنرا هم دیدیم که

گروه های ارتجاعی اسلامی حاصل قربانیهای وفداکاریهای مردم ما رادرجت اهداف ارتجاعی و غارتگرانه ای خود وباداران امپریالیست و ارتجاعی شان مورد معامله قرار دادند.

اما در مورد فوق که "سا" از قول میرسعیدسلطان غالیف می نویسد: بعد از پیروزی انقلاب اکتوبر در روسیه و در جریان جنگ داخلی علیه ارتجاع داخلی و چهارده کشور امپریالیستی که قصد سرنگونی کشورشوراها را داشتند؛ به استثنای نیروهای ارتجاعی و ضدانقلابی، خلقهای تمام ملیت های ساکن در کشورشوراها علیه دشمن مشترک (ارتجاع داخلی و امپریالیستهای مهاجم) تحت رهبری دولت شوراها و در رأس حزب کمونیست (بلشویک) مبارزه می کردند. از آنجاییکه با پیروزی انقلاب اکتوبر سال 1917 حزب کمونیست و نظام سوسیالیستی "حق تعیین سرنوشت ملل توسط خود آنها" را تا جدائی کامل و تشکیل دولتهای مستقل برسمیت شناخت؛ ملل و ملیتها های مختلف تحت ستم چند جانبه حکومت تزار به آزادی و حقوق همه جانبه ای شان دست یافتند و همان بود که خلقهای ملیتهای مختلف روسیه در جنگ داخلی علیه ارتجاع و امپریالیستهای مهاجم شرکت کردند و از دست آوردهای انقلاب اکتوبر که برای شان به ارمغان آورده بود بدفاع برخاستند. بعبارت تمام ملل روسیه منجمله ملت های مسلمان با انگیزه های ملی، طبقاتی، فرهنگی و مذهبی خود شان تحت رهبری کشورشوراها علیه دشمنان مشترک شان مبارزه می کردند؛ لهذا مبارزه خلقهای مسلمان روسیه در آن زمان برای استحکام کشورشوراها دارای خصلت انقلابی و مترقی بود. و لنین و استالین در آن شرایط نظر و موضع شان را در برابر مبارزه خلقهای مسلمان روسیه علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم خارجی مشخصاً بیان کرده اند. و همچنین نظرشان را درباره جنبشهای آزادیبخش ملی در کشورهای تحت سلطه استعماری امپریالیسم و جنبشهای رهائیبخش ملی-دموکراتیک در قاره های آسیا، افریقا (منجمله ملل مسلمان) و امریکای لاتین نیز بیان کرده اند. و برخلاف ادعای "سا"، (ما) هیچگاهی نگفته ایم که چون دین و مذهب توده های خلق به لحاظ ماهیت طبقاتی مالکیت خصوصی را تقدیس می کند و در جهت نابودی آن اقدامی نمی کند؛ فلذا مبارزات استقلال طلبانه و آزادی خواهانه توده های خلق مسلمان ویا پیروان ادیان دیگر علیه استعمار و امپریالیسم برای استقلال و آزادی ملی، "ارتجاعی" است! این اتهام خاینانه نه تنها اغراض شوم که حماقت رویزونیستهای "سه جهانی" سازمان "انقلابی" رانیز برملا می سازد. در حالیکه مبارزه در جهت سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی و قطع سلطه امپریالیسم و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و وظیفه طبقه انقلابی جامعه یعنی طبقه پرولتاریاست که مبارزات دهقانان فقیر، کارگران فلاحی و خرده بورژوازی را علیه طبقات ارتجاعی و امپریالیسم رهبری می کند. و مبارزه در جهت پیروزی انقلابی دموکراتیک نوین و تشکیل جامعه سوسیالیستی و نابودی مالکیت خصوصی تحت رهبری اندیشه های انقلابی پرولتری (م-ل-م) ممکن و میسر است. و هیچ طبقه ای دیگری منجمله دهقانان فقیر، خرده بوروازی ویا بورژوازی ملی به لحاظ ایدئولوژیک سیاسی و خصلت طبقاتی باور و خواستی برای نابودی مالکیت خصوصی ندارند. و از جهت دیگر در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری بورژوازی ملی حتی از رهبری انقلاب رهائیبخش ملی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم عاجز است و رهبری این مبارزه توده ها از رسالت طبقه پرولتاریاست. از آنجاییکه رویزونیستهای "سه جهانی" سازمان باصطلاح انقلابی بر مبنای اندیشه رویزونیستی و افکار التقاطی شان داکتر فیض ربا لنین مقایسه می کنند

و نظر و عمل رویونیستی و اپورتونیستی داکتر فیض را در شرایط جنگ مردم ماعلیه سوسیال امپریالیسم "شوروی" و رژیم مزدور خلقی پرچی ها که با گروه های ارتجاعی اسلامی معلوم الحال اتحاد کرد برای پیروزی جمهوری اسلامی و تحکیم پایه های نظام فئودال کمپرادوری و سلطه امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای غربی و دولت سوسیال امپریالیسم چین به جهاد پرداخت؛ و حال "سا" مبارزه خلق مسلمان تاتار و یامسلمانهای ملل دیگر در جهت تحکیم کشور شوراهارا با این عمل داکتر فیض مشابه دانسته و خاینانه می گویند که چون ما این نظر و عمل سازمان "رهائی" و داکتر فیض را رویونیستی و اپورتونیستی خوانده ایم؛ پس باین صورت باید لنین را هم "مرتجع" خوانده باشیم؟! نه خیر آقایان! این شما رویونیستهای ضد انقلابی هستید که مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را تحریف و مسخ کرده اید و خاینانه هر نظر و موضع رویونیستی و اپورتونیستی داکتر فیض و خود را به لنین و مائوتسه دون نسبت می دهید. صرف نظر از چهارده خیانت شما به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون؛ همین نظرات و مواضع شما در موارد مختلف این اراجیفنامه های تان یک بار دیگر ثابت می سازد که چگونه باز هم اندیشه های انقلابی پرولتری را به لژن می کشید.

"سا" در صفحه (9) این اراجیفنامه اش از شخصی بنام "محمد برکت الله" استاد پوهنتون افغانی یاد می کند که در سال 1919 چنین می گفت: "زمان آن فرارسیده است که «محمدی ها» در سراسر جهان وبه ویژه آسیا اصول انسانی و پاک سوسیالیسم روسیه را بیاموزند و با جدیت و شور و شوق به آن پایبند بمانند. آنها باید نظام تازه شوراهارا بیاموزند، از آن بهره ببرند، و در ترویج آن بکوشند و از آزادی و حقیقت به دفاع برخیزند.... ای "محمدی ها" به این ندای مقدس گوش فرادهید، به دعوت برادری، آزادی و مساواتی که برادران لنین، ندا می دهد پاسخ مثبت دهید، هم چنین در جهت تقویت حکومت شوراهای نیز بکوشید....". "سا" اضافه می کند: در اینجا باید گفت که "محمد برکت الله" و "محمدی های" سال 1919 با وجود باور به اسلام انقلابی بودند... "محمدی ها" با وجودی که به اسلام باور داشتند، اما حکومت شوراهارا به سود خلق و مسلمانان می دانستند و از همین جهت با تمام توان از آن دفاع کردند، اما «مائویست های» که آسمان را به اندازه سرچاه می بینند و چون مرغ کلنگی بردیوار گلین «مائویسم» شان راه می روند، هنوز که هنوز است قادر نیستند تا نقش مترقی جنبشهای اسلامی را در مبارزه علیه امپریالیسم درک کنند." "آیا «مائویست ها» گفته می توانند که حمایت "محمدی ها" از دولت شوراهای، از لنین، از حزب بلشویک و فراخوان دادن به مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس، حرکت انقلابی است یا ضد انقلابی؟!...". هم چنین "سا" مدعی است که در سال 1919 "محمد برکت الله" جزوه ای را به نام «بلشویک ها و اسلام» به زبان فارسی نوشته است و آن را در میان مسلمانان نشر کرده است که در بخشی از نوشته چنین آمده است: "پس از دوره ظلمانی استبداد تزاری، سرانجام فجر آزادی از افق طلوع کرد، لنین به مثابه خورشید درخشانی نور خود را بر ما تابانید و سعادت را به بشریت ارزانی داشت....، لنین زمین های گسترده ترکستان را در میان کارگران، دهقانان و سربازان تقسیم کرد. او تفرقه بر اساس نژاد، مذهب و طبقه را از میان برد، اما دشمن این جمهوری منزله یعنی انگلستان با تمام کوشش خود می خواهد آسیارا در شرایط بردگی سابق نگه دارد....".

از آنجاییکه (م-ل-م) ها پدیده ها و قضایا را از دید علمی و با اتکاء بر دیالکتیک ماتریالیستی مورد تحلیل و ارزیابی قرار می دهند؛ لهذا نظر و موضع (ما) در برابر مسایل مطروحه فوق کاملاً روشن است. فقط رویزونیستهای "سه جهانی" سازمان باصطلاح "انقلابی" این چوچه های تینگ سیائوپینگ هستند که می خواهند با تحریف گفته های لنین مواضع انحرافی شانرا "توجیه" کنند. موضع "محمد برکت الله" (اگر منظور "سا" مولوی محمد برکت الله هندی باشد) که از حزب کمونیست (بلشویک) و کشورشوراها بدفاع برخاسته و در برابر امپریالیسم مبارزه کرد. زیرا با پیروزی انقلاب اکتوبر جنبشهای رهائیبخش ملی علیه امپریالیسم خاصاً امپریالیسم انگلستان در قاره آسیا و منجمله در کشورهای اسلامی تقویت گردید و همه این جنبشها از حمایت همه جانبه کشورشوراها برخوردار بودند و افراد و جریانات مترقی و انقلابی در این کشورها روی حمایت کشورشوراها از مبارزات ضد استعماری و امپریالیستی و مبارزات ضدا رجاعی آنها حساب می کردند. "محمد برکت الله" مسلمان آزادی خواهی بود و با روشن بینی ای که داشت کمک کشورشوراها در مبارزات توده های خلق مسلمان علیه استعمارگران انگلستان را حایز اهمیت می دانست. محمد برکت الله بتاريخ (22) اپریل (1919) گزارشی به لنین فرستاد و از مبارزه علیه انگلیس "دشمن مشترک بلشویسم و اسلام" سخن گفت و بتاريخ (7) ماه می 1919 منحیث نماینده غیر رسمی امان الله خان با لنین ملاقات کرد.

اما این امر به هیچ صورت نظر و موضع داکتر فیض و "سا" را درباره ماهیت طبقاتی اسلام تائید نمی کند. نظر و موضع "برکت الله" از موضع یک فرد مترقی و انقلابی است. ولی با مقایسه به آن "سازمان رهائی" با استراتژی جمهوری اسلامی اش، نماینده طبقه بورژوازی کمپرادور و فئودال، ارتجاعی و ضد انقلابی است. به هر صورت باز هم منظور "سا" از این بیهوده گوئی و افسانه سازیها مشخص است و آن اینکه می خواهد گروه های ارتجاعی اسلامی "اتحاد سه گانه" را (که خاصاً نقش ارتجاعی رهبران دو گروه آنها در تاریخ یک قرن اخیر افغانستان مشخص است) با نظر و عمل "مولوی برکت الله" به مقایسه گرفته و می خواهد گویا ثابت سازد که گروه های اسلامی "اتحاد سه گانه" متحد "سازمان رهائی" مترقی و ضد امپریالیست بوده و تشکیل جبهه متحد (جبهه مبارزین مجاهد) و استراتژی "جمهوری اسلامی" رهائی هم باصطلاح اصولی بوده است! اینجاست که "سا" نمی تواند خود را از گندولژن رویزونیسم "سه جهانی" بیرون کشد. و چون افکار و ایده هایش هنوز از لژنزار رویزونیسم تغذیه می کند؛ لهذا هر استدلالی را که می نماید و هر قدر خود را به این در آن درمی زند نمیتواند مواضع و عملکرد های انحرافی رویزونیستی داکتر فیض و "سازمان رهائی" و خود را توجیه نماید. و در اینجا "سا" با تبختری گوید که "ما نویستها" به "خرمهره تسبیح" محمد برکت هم نمی رسند. موضوع مشخص است؛ زیرا "مائونیستها" استراتژی "جمهوری اسلامی" داکتر فیض و اتحاد آنها با گروه های ارتجاعی اسلامی و مبارزه در راه پیروزی جمهوری اسلامی را، حرکتی ارتجاعی و ضد انقلابی و ضد منافع خلق و میهن ارزیابی کرده اند. حال توجه نمائید که فرق بین مواضع و عملکردهای داکتر فیض و "سازمان رهائی" با مولوی برکت الله از چه قرار است: مولوی برکت الله یک فرد آزادی خواه معتقد به دین اسلام برای مبارزه ضد امپریالیستی علیه استعمارگران انگلستان به کشورشوراها مراجعه کرد و از آن طالب کمک شد؛ ولی داکتر فیض و مینا که خود را "م-ل-ا" می خواندند

جهت "مبارزه" علیه سوسیال امپریالیسم "شوروی" و دولت مزدور خلقی پرچمی ها به دولت ارتجاعی چین و امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و سران دیگر دول ارتجاعی مراجعه نمودند. بعبارت دیگر "سازمان رهائی" و دکتر فیض احمد "مبارزه" ای شانرا با اتکاء به قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی این دشمنان سوگند خورده خلقها و ملل اسیر جهان و در اتحاد با نیروهای اسلامی به پیش می بردند؛ ولی مولوی "برکت الله" عمل مترقی انجام داده و به کشورشورها این پایگاه انقلابی جهان و دوست و حامی خلقها و ملل تحت ستم و استثمار جهان اتکاء کرده است. توجه نمائید "سا" می خواهد با مثال آوردن ایده و موقف مبارزاتی "برکت الله" مواضع و عملکردهای ارتجاعی و ضدانقلابی دکتر فیض و "سازمان رهائی" را توجیه کند. ولی از آنجاییکه سازمان با اصطلاح "انقلابی" به پدیده ها و قضایا با همان دید رویونیستی و اپورتونیستی می نگرد، نه اینکه نمیتواند نظر و عمل دکتر فیض را توجیه نماید که هر چه بیشتر خودش را دچار مضحکه نموده است.

"سا" در صفحه (9) اراجیفنامه هایش چنین می نویسد: "در اینجا به طور گذرا چند نمونه از شرکت جنبش های اسلامی در مبارزه علیه امپریالیسم می آوریم تا «مائوئیست ها» بفهمند که اسلام می تواند نقش مترقی و ارتجاعی داشته باشد. وقتی واقعاً علیه استثمارگران می رزمند، نقش مترقی ایفا می کند و وقتی در خدمت استثمارگران قرار دارد، نقش ارتجاعی و ضدانقلابی بازی می کند....".

گرچه در مباحث قبلی در این زمینه پرداخته ام؛ اما باز هم "سازمان انقلابی" حقایق مسلم را تحریف می نماید: از آنجاییکه موضعگیریهای "سا" از تئوری ارتجاعی و ضدانقلابی "سه جهان" مایه می گیرد؛ در مورد ماهیت پدیده مذهب و دین هم از همین دیدگاه بحث می کند و می گوید که "اسلام می تواند دو نقش مترقی و ارتجاعی ایفاء کند". "سازمان انقلابی" مدعی باور به "م-ل-ا" است؛ ولی برای دین و مذهب "نقش مترقی و ملی" قایل است. زمانی "سازمان رهائی" با گروه های ارتجاعی اسلامی "اتحاد سه گانه" در یک جبهه اتحاد کرد؛ آنها را "مترقی و ضد امپریالیست" خواند و زمانی تضاد آن با گروه های ارتجاعی اسلامی "بنیادگرا" تشدید شد، آنها را ارتجاعی و ضدانقلابی خواند. و از آن بعد "سازمان رهائی- جمعیت انقلابی زنان" در افغانستان از دین اسلام صحبت دارند؛ اسلام "معتدل" که بآن "جبهه متحد" تشکیل داد و می خواست جمهوری اسلامی ایجاد کند و اسلام "بنیادگرا" که طی سه دهه اخیر خاصاً بعد از تشکیل دولت دست نشانده توسط امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و متحدین آنها در کنفرانس "بن" که علیه آن به شدت افشاگری می کند. به هر صورت پدیده دین و مذهب تاریخ طولانی دارد و نقش آن در جوامع مختلف و در ادوار مختلف تاریخ مشخص بوده و هست. رهبران بزرگ پرولتاریای جهان ریشه های اجتماعی و منشأ طبقاتی دین و مذهب را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده و درباره ماهیت طبقاتی و نقش آن در جوامع مختلف توضیحات داده اند. در ادوار مختلف تاریخ طبقات حاکم ارتجاعی از مذهب منحصراً وسیله ای در استثمار و ستم توده های خلق و در تحمیق و اسارت معنوی آنها استفاده کرده و می کنند. مارکس دین را "افیون توده ها" خواند و لنین آنرا "یوغ ذهنی توده ها" نامید. و نیز لنین می گوید: "مارکسیسم همواره کلیه ادیان و کلیساها و هر سازمان مذهبی را بمثابة وسایل ارتجاعی بورژوازی که در جهت دفاع از استثمار عمیق طبقه کارگر عمل می کند، تلقی می نماید". ولی از آنجاییکه رویونیستهای ممتا فیزیک تکیه دارند؛ از این رو با مذهب هم آغوشی می نمایند. در اینجا بوضوح

ملاحظه می شود که تئوری ارتجاعی "سه جهان" در این تفکر و نظر ارتجاعی "ساا" نقش اساسی دارد. زیرا دینگ سیائوپینگ و حزب رویونیست چین بدون در نظر داشت ماهیت و خصلت طبقاتی دولتها در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم "شوروی"، متحدین اشرار دولتهای ارتجاعی و ضد مردمی "جهان سوم" و کشورهای امپریالیستی "جهان دوم" و نیم جهان اول یعنی ابر قدرت امپریالیستی امریکا جستجوی کرد. توجه کنید که رویونیستهای "سه جهانی" چین دولتهای ارتجاعی و ضد مردمی کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین کشورهای امپریالیستی اروپای غربی و چپان، کانادا، استرالیا و کشورهای رویونیستی اروپای شرقی (در زمانی که بلوک سوسیال امپریالیستی شرق تحت رهبری سوسیال امپریالیسم "شوروی" وجود داشت) را به اساس تئوری "سه جهان"، کشورهای می خواند که برای "حفظ استقلال ملی خود" در کنار سران و خلقهای کشورهای "جهان سوم" که تحت ستم و استثمار و غارتگری دوا بر قدرت قرار دارند در مبارزه علیه دوا بر قدرت "شوروی" و امریکا قرار می گیرند. رویونیستهای مرتد "سه جهانی" ادعا می کنند که خصلت امپریالیستهای "جهان دوم" طی دهه های اخیر تغییر نموده و این کشورها دیگر شامل کشورهای امپریالیستی نبوده بلکه پشتیبان مبارزات خلقهای "جهان سوم" هستند! اکنون "ساا" بر همان دیدگاه و نظریه لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی و طبقاتی ماهیت و خصلت ارتجاعی سازمانهای اسلامی را در نظر نگرفته و مدعی است که این سازمانها زمانی مترقی و ضد امپریالیستی عمل می کنند که همان نظر و موضع اپورتونیستی "رهائی" را تکرار می کند.

زمانیکه در دهه اخیر قرن نوزدهم سید جمال الدین و یارانش "پان اسلامیزم" را فرموله و اساس گذاشتند و مبارزات ضد استعماری آنها از موضع "پان اسلامیزم" صورت می گرفت. و اساس پان اسلامیزم زیر قیادت یک خلیفه اسلام و عمدتاً به منظور مبارزه با تسلط امپریالیسم انگلستان بود که در آن زمان بزرگترین قدرت استعمارگر مسلط در جهان بود و در بسیاری از کشورهای اسلامی به اعمال ستم، چپاولگری و غارت می پرداخت و ضدیت با استعمار انگلیس یکی از ویژگیهای جنبش پان اسلامیزم بود. و در حقیقت اصلی ترین خواست جنبش پان اسلامیزم جانشینی امپراتوری اسلامی بجای امپراتوری غرب مسیحی بود؛ نه مخالفت اساسی اصولی علیه استثمار و ستمی که بر توده های خلق کشورهای اسلامی وارد می شد. با آنها این جنبش دارای عناصر مترقی بود و روی مبارزه علیه استعمار ترکیه داشت. در آن زمان از کشورهای تحت سلطه، کشورهای اسلامی چندی زیر سلطه استعماری دولت امپریالیستی انگلستان قرار داشتند و در اوایل قرن بیستم تا آغاز جنگ جهانی اول و بعد از شکست امپراتوری ترکیه عثمانی و تقسیم مستعمرات آن بین قدرتهای انگلستان و فرانسه از یک طرف و مسئله ملل مسلمان که تحت تسلط استعماری امپراتوری تزار قرار داشتند و نیز نقش جنبش "پان اسلامیزم" که در رهبری مبارزات آزادی خواهانه خلقهای کشورهای اسلامی علیه استعمارگران انگلیس و فرانسه قرار داشت. اما از جهت دیگر لنین به نقش "پان اسلامیزم" و خصلت طبقاتی این جنبش و محتوی عمده ایدئولوژیک تبلیغات سید جمال الدین افغانی و یارانش جداً توجه داشته می گوید: "این جریان در صدد است تا جنبشهای رهائی بخش علیه امپریالیسم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خانها و ملاکین و ملایان و غیره درآمیزد". لنین اضافه می کند: "از یک طرف این پرچم معنوی را شاهانی از نوع سلطان عبد الحمید و ناصر الدین شاه هرچندی یکبار حرکت درمی آورده اند، ولی از سوی دیگر در زیر این پرچم گاه



میهن پرستان صدیقی گردآمده اند که اندیشه ای جزرهای از قیداستعمار نداشتند". توجه کنید: لنین به لحاظ ایدئولوژیکی و طبقاتی خصلت این جنبش را جدا مدنظر داشته است. وچنانکه در صفحات قبل تذکارگردید لنین از، لزوم مبارزه علیه "پان اسلامیزم" و روحانیون و سایر عناصر مرتجع قرون وسطائی صحبت دارد.

چیزیکه "سازمان انقلابی" بر روی آن پرده می اندازد اینست: تا زمانیکه توده های خلق به آگاهی سیاسی نرسیده اند و احساسات آنها از طعام مذهب تغذیه می شود، و حزب انقلابی خود را ندارند، گروه ها و جریانات مذهبی خاصاً در کشورهای اسلامی برای برانگیختن توده های مردم از احساسات مذهبی آنها به آسانی استفاده می کنند و بدین وسیله جنبشهای عدالت خواهانه آنها را علیه حکام مستبد و یا مبارزات آزادیبخش ملی آنها علیه قدرتهای امپریالیستی متجاوز از همین طریق تحت نفوذ خود قرار می دهند. جنبشهای حق طلبانه توده های خلق علیه استبداد حاکم تحت رهبری جریانات اسلامی به حاکم کردن جناح دیگر از طبقات ارتجاعی می انجامد. و مبارزات رهائیبخش ملی توده های مردم تحت رهبری این گروه ها بعد از طرد سلطه استعماری قدرت امپریالیستی مسلط سرنوشتی بهتر از این ندارد. این ناشی از سرشت ایدئولوژیکی و طبقاتی گروه ها و جنبشهای اسلامی است.

از اواخر دهه هفتاد میلادی که قیامهای خودجوش توده های خلق افغانستان علیه ستم و استبداد لجام گسیخته رژیم مزدور خلقی پرچی ها آغاز شد و بعد مبارزه ضد استعماری آنها علیه اشغالگران سوسیال امپریالیسم "شوروی" و یا مبارزات خلق چیچن علیه امپریالیسم فدراسیون روسیه بخاطر حق تعیین سرنوشت خویش در نبود یک حزب انقلابی مردمی زیر رهبری گروه های ارتجاعی اسلامی وابسته و مزدور امپریالیستهای غربی قرار گرفت؛ و یا جنبش توده های خلق فلسطین عمدتاً "الانتفاضه" دوم علیه استعمارگران صهیونیست اسرائیل به حمایت مستقیم امپریالیسم امریکا زیر نفوذ سازمان ارتجاعی اسلامی "حماس" قرار گرفته است و تاجنبشهای حق طلبانه خلقهای شمال افریقا و شرق میانه طی سه سال اخیر که زیر رهبری گروه های اسلامی قرار گرفتند. لیکن رهبری تحمیلی گروه های اسلامی بر جنبشهای آزادی خواهانه و حق طلبانه توده های مردم، عادلانه بودن این جنبشها را زیر سؤال نمی برد.

"سا" از مبارزه مردم سودان در زیر پرچم مهدی گرایان صحبت دارد. [نظری وجود دارد که ریشه های جنبش "مهدی" در سودان از نظر فکری به شیوه های تصوف با گرایش های اصولی در جامعه و خطوط فکری "سید جمال الدین" افغان برمی گردد. و هم چنین تحت تأثیر جنبشهای "وهابیت" و "سنوسیه" (عبد الله السنوسی در لیبی که معتقد به ظهور منجی-مهدی- بود) که در آن قدرت سیاسی، نظامی و مذهبی در دست یک فرد باشد. محمد بن عبدالله (محمد احمد) که خود را "مهدی موعود" می خواند یک جنگجوی زاهد بود. و در اواخر قرن (19) و اوایل قرن (20) رهبر جنبش ضد استعماری در سودان بود که علیه استعمارگران انگلستان و ترکان مصری مبارزه می کرد. مهدی گرایان علیه انگلستان قیام نمودند و توانستند ارتش انگلستان را باشکستهای فاحشی مواجه گردانند. توضیح داخل پراکنش از من است.]-

"سا" به همین صورت از قیام توده های مردم از طوایف مختلف الجزایر تحت رهبری عبد القادر صحبت دارد که با استعمارگران فرانسه می جنگیدند. [امیر عبد القادر مسلمان وطنپرست تا سال 1845 مبارزه

اشرا علیه استعمارگران فرانسوی ادامه داد و بعد شکست خورد و توسط ارتش فرانسه دستگیر و به سوریه تبعید گردید و در سال 1883 وفات کرد- توضیح از من است-]. "سا" نیز از جنبشی در الجزایر صحبت دارد که در ابتدای ننگ مذهبی داشته و تحت رهبری فردی بنام "ملا محمد عبدالله حسن" قرار داشته است. و همچنین از انجمن اصلاح طلبان و علماء در سال (1931- 1933) صحبت دارد که فعالیت ضد امپریالیستی و ضد فنودالی داشتند و مدعی است که "علماء" دینی به رشد هوشیاری ملی مسلمان الجزایر علیه نیروهای استعمارگر فرانسوی کمک کرده اند. [لیکن "جبهه آزادیبخش ملی" الجزایر در سال 1954 و طی هشت سال مبارزه قهرمانانه خلق الجزایر را رهبری کرد و به سلطه استعماری (132) ساله فرانسه خاتمه داد و در سال 1962 من حیث کشوری مستقل بنام "جمهوری دموکراتیک مردمی الجزایر" عرض وجود کرد- توضیح از من است-].

ملاحظه می شود که در موارد فوق در نبود جنبشهای فعال ناسیونالیستی و یا جنبشهای انقلابی پرولتری عده ای از "علماء" دینی و تشکلات مذهبی در رأس جنبشهای ملی رهائیبخش توده های خلق این کشورها قرار گرفته اند. لنین می گوید: "اعتراض سیاسی زیر پوشش مذهبی پدیده ایست که زده مه خفقا در مرحله ای معینی از تکامل آنها بوجود می آید". "سا" در تمام این موارد در ارجیف نامه هایش، مسئله جنبشهای خود بخودی و جنگهای عادلانه توده های مردم علیه مستبدین و ستمگران داخلی و یا مبارزه علیه تجاوز قدرتهای استعماری و امپریالیستی در کشورهای اسلامی را نه از جنبه ای حدت تضاد طبقاتی و ملی توده های خلق علیه طبقات حاکم ارتجاعی ستمگرو استعمارگرو علیه قدرتهای امپریالیستی خارجی که از جنبه مذهبی به آن برخورد کرده است. دین و مذهب ایدئولوژی طبقات حاکم فنودال و کمپرادور است. و اعتقادات دینی و مذهبی توده های خلق بر شعور و وجدان آنها نفوذ دارد و در شرایطی روحانیون و ملاها و یا تشکلات سیاسی مذهبی من حیث نمایندگان طبقات فنودال و کمپرادور از آن در جهت اغراض و اهداف سیاسی شان بهره گیری نموده و توده های خلق را تحت شعارهای مذهبی بسیج می کنند. و هم چنین این نیروها سعی می کنند تا برای توده های خلق ناآگاه این ایده را القاء کنند که مبارزه آنها انگیزه مذهبی داشته و گویا برای حفظ دین و مذهب شان می جنگند. چنانکه گروه های ارتجاعی اسلامی سعی می کردند که جنگ آزادی خواهانه مردم افغانستان را علیه سوسیال امپریالیسم "شوروی" و رژیم مزدور خلقی پرچمی ها "جنگ اسلام و کمونیزم" وانمود کنند. در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خلقهای آن پیرو هر دینی که باشند، مبارزات حق طلبانه آنها علیه طبقات ارتجاعی فنودال و بوروکرات کمپرادور و سلطه امپریالیسم اصولاً ناشی از حدت تضاد طبقاتی و تضاد ملی (ضد امپریالیستی) توده های خلق همان کشورهاست. خلاصه خواستهای طبقاتی و ملی توده های خلق چیزی و اعتقادات مذهبی (ایدئولوژی مذهبی) آنها چیز دیگری است. و اعتقادات مذهبی توده های خلق مانع از این امر نمی شود که آگاهی سیاسی مترقی و انقلابی کسب کنند و مبارزه انقلابی را تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی به پیش برند و خود را از زیر یوغ ستم و استعمار طبقات حاکم ارتجاعی و سلطه امپریالیسم نجات دهند.

"سازمان انقلابی" در صفحه (11) بخش (15) چنین می نویسد: "رفیق احمد از این اسلام صحبت می کند. او این اسلام را مترقی و ملی می داند و تا وقتی او را مترقی و ملی می خواند که در جبهه مبارزه علیه استعمارگران قرار داشته باشد. انتقادی که ما در این زمینه داریم، این نیست که چر رفیق احمد باور داشت

که نباید جنبه ضدامپریالیستی اسلام را نادیده گرفت، بلکه اینست که در این موضع گیری، سیاست «حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن» رعایت نشد. انتقادی که ما در این زمینه داریم، این نیست که چرا رفیق احمد مبارزه ضداستعماری اسلام را مترقی می خواند بلکه اینست که «سازمان رهائی» نتوانست به خاطر عدم رعایت سیاست «اندازه نگهداشتن» دوشادوش نیروهای اسلامی واقعاً ضدروسی (البته اینجا اخوان هارمنظور ما نیست) همدوش حرکت کند، بلکه به نحوی از انحاء تحت تأثیر نیروهای اسلامی قرار گرفت و شعاری بلند کرد که بعدها آنرا اشتباه خواند.

رویزیونیستها مستقیماً اصول و احکام علم انقلاب پرولتری را انکار نمی کنند؛ بلکه به شیوه های مختلف آنرا تحریف و مسخ کرده و از روح انقلابی تهی می سازند تا برای دشمنان طبقاتی خلق بی ضرر و قابل پذیرش گردد. "سازمان انقلابی" که مدعی است از رویزیونیسم و تسلیم طلبی "سازمان رهائی" انشعاب کرده است؛ اما طبق نظر و موضع آن درباره جمهوری اسلامی در پراگراف فوق فقط در یک مورد به داکتر فیض "انتقاد" دارد و آن "عدم رعایت «اندازه نگهداشتن»" در اتحاد با گروه های ارتجاعی اسلامی است. و در اخیر می گوید که داکتر فیض "شعاری را بلند کرد که بعدها آنرا اشتباه خواند"؛ باین صورت "سا" مدعی است که گویا داکتر فیض در اخیر "استراتژی جمهوری اسلامی را اشتباه خوانده است"؛ در حالیکه پذیرش این استراتژی و مبارزه در راه پیروزی "انقلاب اسلامی" و تأسیس "جمهوری اسلامی"؛ از یکطرف اشتباه محسوب نمی شود و یک انحراف جدی ایدئولوژیک-سیاسی است که منشأ در رویزیونیسم "سه جهانی" و اپورتونیسم راست "سازمان رهائی" داشته است و از جانب دیگر اگر داکتر فیض مذهب را "مترقی و ملی، ضدامپریالیست" می خواند، از این خاطر نبود که "تحت تأثیر" نیروهای اسلامی قرار گرفته بود؛ بلکه مطابق با جهانی بی وی، رویزیونیسم "سه جهانی" بوده است. اکنون که رهبران "سا" مدعی اند گویا از "سازمان رهائی" انشعاب کرده اند؛ اما با ابراز مخالفت های با رهبری کنونی "سازمان رهائی" قدم به قدم خط مشی رویزیونیستی و اپورتونیستی داکتر فیض را تعقیب می کنند. "سا" با آنکه برخلاف داکتر فیض ظاهراً شعار جمهوری اسلامی را کنار گذاشته است؛ اما در مورد نقش "مترقی و ملی، ضدامپریالیسم" اسلام و گروه های اسلامی با داکتر فیض کاملاً هم عقیده است. و حتی در اخیر پراگراف فوق بخاطری که وجهه اسلام خواهی اش بخطر نیفتد با ایماء و اشاره مخالفت ظاهری اش را با شعار جمهوری اسلامی داکتر فیض ابراز کرده است. هم چنین از این پراگراف نیز بوضوح پیداست که "سا" به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی هیچ مشکلی با جمهوری اسلامی امپریالیست های اشغالگر تحت رهبری کرزی، اسلام احزاب اسلامی "اتحاد سه گانه" و "اتحاد هشت گانه" و از این قبیل گروه های اسلامی ندارد (فقط باید احتیاط کنند که اندازه نگه داشته شود)؛ ولی فقط با اسلام "اخوانیها" و "طالبان" با اصطلاح مخالف است. اینها از جمله نیرنگهای شیدانه ای رویزیونیست های "سه جهانی" است که طی حدود سه و نیم-چهار دهه با وجود کودتاگرانی، التقاط و اسلام خواهی، تسلیم طلبی طبقاتی و ملی و شرکت در کنفرانس "بن" و صحنه گذاشتن بر اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن کشور و بردگی خلق توسط امپریالیست های امریکائی و اروپائی و متحدین آنها و شرکت در دولت دست نشانده استعمار متشکل از گروه های جانی و خاین این دشمنان خونخوار خلق و میهن و خدمت گزاری به امپریالیسم؛ هنوز هم مدعی اعتقاد به "م-ل-ا" اند و زمانی آنها را مورد نقد قرار داده ایم از طریق یک گروه لمپن و او باش

فرومايه ازرفقاي شان (موسوي،كبيرتوخي وميرويس محمودي) اين خاديستهاي خود فروخته وعوامل كوانتيل پرودرسايست استخباراتي "افغانستان- آزاد" برما فحاشي كرده وعليه ما جاسوسي وتوطنه گري مي نمايند.چون اين باندهاي رويزيونيست وتسليم طلب درقعرمرداب رويزيونيزم"سه جهاني"ودرمزبله اي تسليم طلبي طبقاتي وملي فرورفته اند وهيچ گونه پاسخي دربرابراقتقادات اصولي ما ندارند؛ لهذا به فرهنگ فئودال كمپرادوري ولومپني واوباشيگري متوسل شده وعليه مافحاشي وتوطنه گري مي كنند.

25 سپتمبر 2013

(پولاد)